

نمی‌توانم بفهمم که وقتی دولت ایران لازم می‌داند نیروهای نظامی به بعضی نقاط کشور بفرستد چرا مجاز به این کار نباشد و چرا برای فرستادن نیروی نظامی بایستی قبلاً موافقت دیگران را جلب کند؟! اکنون جنگ تمام شده است و دیگر هیچ دلیلی وجود ندارد که مجوز چنین اوضاعی باشد و به همین جهت من از سفرای کبار خودمان در لندن و مسکو تقاضا کرده‌ام که این اوضاع را هرچه زودتر تحت مطالعه در آورند... اظهارات وزیر امور خارجه ایران مربوط به حوادث اخیر است که در ایران روی داده و مقامات شوروی به دولت ایران اجازه نداده‌اند پادگان‌های محلی را تقویت کند»^۱

سند شماره ۵۲۴: به دنبال این نطق، وزیر خارجه دستورالعملی در همان شهریور ۱۳۲۴ برای بعضی سفارت‌خانه‌های ایران فرستاد. اموری که سفیر کبیر ایران در لندن باید تعقیب می‌نمود روی این محورها بود «طبق پیمان سه‌گانه ورود متفقین در ایران به هیچ وجه جنبه اشغال نداشته و در امور داخلی نیز نبایستی دخالت بشود و امنیت کشور به عهده دولت ایران بوده است. مع‌هذا محدودیت‌های زیر اجرا شده است: ۱- محدودیت‌های قوای ایران در شمال و معمول نمودن جواز عبور از طرف مقامات شوروی درباره نظامیان. ۲- موکول نمودن هرگونه نقل و انتقال قوا به اجازه سرفرماندهی شوروی و احاطه آن به مقامات نظامی و سیاسی مسکو که اغلب هم نتیجه‌ای گرفته نشده است. ۳- سلب آزادی عمل از مأمورین ارتش و ژاندارمری در برقراری نظم و وسیله دادن به دست عمال آشوب‌طلب و ایجاد هرج و مرج. ۴- در موقع تقاضای ایران در اعزام قوا به مهاباد جهت منع خروج گندم در سال قحطی، اینقدر این اجازه را به تأخیر انداختند تا موضوع مرتفع و بعداً نیز اعزام دو گردان را به مهاباد موکول به امضای پروتکلی نمودند که در مدتی که فرمانده شوروی آذربایجان فقط عملیات ژاندارمری را در شمال خط اشنو مجاز دانسته و موافقت نمود به قوای ژاندارمری اضافه شود، مشروط بر اینکه لشکر آذربایجان ۱۲ گروهان پیاده به ژاندارمری قرض دهد و عوض آن را بگیرد... لذا وزارت خارجه از امضای هرگونه پروتکلی امتناع نمود و

قضیه معوق ماند. ۵- مأمورین شوروی که به عنوان خرید دواب به میاندوآب و مهاباد رفته بودند عشایر کرد را اغوا به شورش و طلب استقلال نموده و وقتی فرمانده لشکر کردستان سرتیپ هوشمند افشار به آن محل رفت فوراً او را روانه سفر نمودند و این عمل بر تجرّی اشرار افزود تا بالاخره انقلاب برپا و عمّال دولت در مهاباد در مخاطره افتادند. وقتی دولت تصمیم به اعزام قوای نظامی گرفت و دوگردان از سقر روانه مهاباد نمود، عمّال نظامی شوروی آن عده را با حضور نمایندگان عشایر متمرّد در بوکان نیم‌راه توقیف نموده مجبور به رجعت نمودند.^۱

۴۲- گزارش‌های محرمانه شهربانی

در تأیید خبرهای مرجعی که در مباحث ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ آورده شد، اینک از اسناد یک منبع دیگر چند خبر نقل می‌کنیم. کتاب گزارش‌های محرمانه شهربانی به سبک گزارش‌های فوق جمع‌آوری شده و موارد متعددی از تجاوز و تعدّی ارتش شوروی راثبت کرده است. از جمله:

گزارش ۲۲ فروردین ۱۳۲۴ می‌گوید «مطالعین و مسافرین مازندارانی اظهار می‌دارند که دولت شوروی به نام شکار خوک مقداری تفنگک به رعایای جنگلی‌های شمال تقسیم و به نمایندگان خود هم دستور داده‌اند آنچه خوک وحشی صید می‌کنند تحویل دهند... ضمناً از تفنگک‌های تقسیم شده برای تهدید مالکین و سرقت اموال مردم استفاده می‌شود و به نام زارع و کارگر رسماً از سرکشی و دزدی آن اشخاص هم از طرف مأمورین شوروی حمایت می‌شود»^۲

در گزارش ۲۷ فروردین ۱۳۲۴ می‌خوانیم که «اخیراً از طرف دولت شوروی یک عده مأمور رسمی و غیررسمی برای بازرسی به گاراژها معین شده و اتوبوس و کامیون‌ها را از نظر لاستیک‌های متفقین معاینه و بازرسی می‌نمایند. معلوم است که اغلب ماشین‌ها دارای لاستیک‌های متفقین بوده و مأمورین مربوطه در موقع بازرسی، شوهر و

۱- همان، ص ۲۲۷

۲- گزارش‌های محرمانه شهربانی، جلد اول، ص ۲

صاحب ماشین‌ها را تحت فشار قرار داده و تهدید می‌نمایند که لاستیک‌ها را تحویل دهند و در نتیجه فشار از آنها اخاذی نموده و از هر صاحب ماشین هزار الی دو هزار تومان دریافت می‌دارند و اگر کسی هم واقعاً لاستیک متفقین را ندارد از ترس فشار و بازداشت با دادن وجه، خود را از دست آنها خلاص می‌نماید»^۱

طبق گزارش ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۴ «اخیراً ۶ هزار نفر از مهاجرین روس که عبارت از زن و بچه می‌باشند به تبریز وارد و فرمانده ارتش شوروی برای آنها مشغول خالی کردن منازل اشخاص می‌باشند و در نتیجه این پیش آمد نرخ خوار و بار و غیره نیز ترقی نموده است»^۲

در گزارش ۲۱ تیر ۱۳۲۴ آمده است «اخیراً از خروج برنج گیلان و مازندران [توسط روس‌ها] ممانعت شده ولی شایع است که به اعضای حزب توده اجازه حمل ۳۰ من داده می‌شود»^۳

گزارش ۸ بهمن ۱۳۲۴ حاکی است که «معلوم نیست به چه وسیله صدی هشتاد اهالی سوادکوه مسلح شده‌اند و اشخاصی که سابقه شرارت و قتل و غارت داشته‌اند نیز کلاً تقویت و حمایت می‌شوند؟ اغلب اشخاص دارای اسلحه‌های کمری شده و اکنون موجبات مزاحمت مردم فراهم می‌شود. تمام این اشرار دست از کار و کاسبی کشیده و در پل سفید یا اطراف به چپاول آشکار مردم مشغول هستند و شکایت از آنها هم با ریشخند توده‌چی‌ها و مأمورین شوروی مواجه می‌شود. مأمورین دولتی ایران هم رسماً اظهار عجز می‌نمایند»^۴

و در گزارش ۱۷ مهر ۱۳۲۵ آمده است «در تبریز گرانی سخت شده و نان و خوار و بار پیدا نمی‌شود... مردم هم دکاکین خود را بسته به طرف ترکیه [و عراق] فرار می‌کنند و اتومبیل‌ها هر نفر را با گرفتن ۴۵۰ تومان به تهران می‌آورند، روس‌ها هم تمام

۱- همان قبلی، جلد اول، ص ۲

۲- همان، ص ۴

۳- همان، ص ۲۵

۴- همان، ص ۱۲۷

خوار و بار و گندم را به طرف روسیه حمل می‌کنند»^۱
 گرانی گندم بر اثر انتقال به شوروی بیداد می‌کرد و زمانی «به باری ۱۵۰ تومان رسید» و گزارش دیگری در همان ۱۷ مهر حاکی است که «گندم به خرواری ۳۰۰ تومان به دست نمی‌آید. روس‌ها هر روزه از راه جلفا و به وسیله کشتی به سمت روسیه حمل می‌نمایند»^۲ در این کتاب و تحقیقات مشابه، به موارد متعددی از دخالت‌های بی‌جای ارتش سرخ و اعمال زنده سربازان و افسران آن برمی‌خوریم که مدارک غیرقابل انکاری را ثبت کرده‌اند.

۴۳- از «مردم» ضد فاشیست تا رعد امروز

آنچه کیانوری درباره علت همکاری با مصطفی فاتح و قبول امتیاز روزنامه از طرف او و جریان مردم ضد فاشیست در صفحات ۹۰ و ۹۱ گفته، هیچ‌یک با واقعیاتی که در تاریخ ضبط شده،^۳ تطبیق نمی‌کند:

الف - کیانوری می‌گوید «در آن زمان اصلاً گرفتن اجازه انتشار روزنامه غیرممکن بود، آن هم برای توده‌ای‌ها» این درست نیست. در آن موقع کافی بود هرکسی با هر معلوماتی فقط ۳۰ سال سن داشته باشد و گواهی عدم سوء پیشینه، ۳ قطعه عکس و رونوشت شناسنامه خود را به انضمام یک برگ تقاضانامه به شورای عالی فرهنگ بدهد تا امتیاز روزنامه به او داده شود؛ فقط همین.

ب - یکی از کسانی که کیانوری به عنوان عضو هیئت تحریریه روزنامه مردم ضد فاشیست معرفی می‌کند، دکتر رضا رادمنش است. این نیز صحیح نیست. دکتر رادمنش اصلاً پایش را به این روزنامه نمی‌گذاشت و هرگز در آنجا دیده نشد. طبری هیئت تحریریه مردم را متشکل از انور خامه‌ای، عبدالحسین نوشین، صادق هدایت و خودش

۱- همان، ص ۱۹۸

۲- همان، ص ۲۰۲

۳- به عنوان نمونه: طبری، کژراهه، صص ۴۶ تا ۴۹؛ سپهر ذبیح، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ص

۱۹۴، توضیح مترجم؛ انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، صص ۳۵ تا ۴۳

می‌داند. ولی خامه‌ای، هدایت را نویسنده‌ای معرفی می‌کند که گاهی نوبل‌های خود را به این روزنامه می‌داد. رادمش فقط پس از درگذشت صفر نوعی و انحلال این روزنامه و ابطال امتیاز آن، تقاضای روزنامه دیگری به نام «نامه مردم» را نمود و به دست آورد. بعضی‌ها «نامه مردم» را با «مردم» اشتباه می‌کنند. در نامه مردم، کلمه «نامه» خیلی کوچک در زیر مردم چاپ می‌شد.

ج - کیانوری می‌گوید حزب توده یک کارگر قدیمی که حالا معلّم شده بود به نام صفر نوعی را به فاتح معرفی کرد و فاتح برای او (به اسم صفر نوعی) امتیاز روزنامه مردم را گرفت. این ادعا هم درست نیست. نوعی یکی از کمونیست‌های قدیمی و اهل آذربایجان (خلخال) بود که هنگام تبعید، در ساوه با رضا روستا آشنا و دوست شده بود. روستا بعد از خاتمه دوران تبعید که به این احتیاج حزب توده واقف بود، نوعی را وادار کرد تقاضای امتیاز روزنامه را بنویسد و همراه با بقیه مدارک به او بدهد. البته روستا مدارک را به وسیله فاتح به جریان انداخت و سرعت عمل فاتح نیز در اخذ امتیاز تأثیر داشت؛ نه چیزی بیشتر.

د - به دنبال این اطلاعات گمراه کننده، کیانوری می‌گوید فاتح به نوعی پیشنهاد کرد ۱۰ هزار تومان بگیرد و در عوض امتیاز مردم را به نام فاتح بکند، و چون نوعی کمونیست و مرد باشرفی بود، این پیشنهاد را نپذیرفت. در اینکه نوعی انسان شریفی بود شکی نیست. ولی شرافت نوعی هرگز به کمونیست بودنش ارتباطی نداشت. بعلاوه این داستان از بیخ و بن غلط است. اگر فاتح امتیاز این روزنامه را می‌خواست، مگر از اول عاجز بود که امتیاز آن را به اسم خود بگیرد و بعد با صرف چنین مبلغ گزافی به دست آورد؟ فاتح هر امتیازی که در نظر داشت به راحتی کسب می‌کرد، چه روزنامه و چه غیر از آن.

ه - برخلاف اظهارات کیانوری، عباس نراقی مدیر داخلی این روزنامه نبود و سردبیر آن بود.

و - اصولاً کیانوری در سال ۱۳۲۰ یعنی دوران رونق روزنامه مردم ضد فاشیست، عضو حزب توده نبود تا در جریان جزئیات این فعالیت‌ها باشد. او در آن

موقع مخالف مواضع این روزنامه بود. آنچه در این مورد نوشته، مربوط به مطالعات و اطلاعات بعدی اوست. مجبور نبود در موضوعی اظهار نظر کند که در متن آن وارد نیست و دانسته‌های نادرست و ناقصی از اینجا و آنجا به حافظه سپرده است؛ البته حافظه هم همیشه همقدمی نمی‌کند.

در صفحه ۹۲ خاطرات، کیانوری می‌گوید دکتر حسین فاطمی سردبیر روزنامه رعد، ارگان حزب اراده ملی (حزب سید ضیاء) بود. این هم از بافته‌های کیانوری و کذب محض است. زیرا:

اولاً - حسین فاطمی چه با تیر دکتر و چه بدون آن، هیچ‌گاه سردبیر روزنامه رعد نبود.

ثانیاً - حسین فاطمی هنوز دکتر نشده بود و آن موقع، یعنی در سال ۱۳۲۲ سردبیری روزنامه باختر را داشت. صاحب امتیاز روزنامه باختر، برادرش نصرالله سیف‌پور فاطمی بود.

ثالثاً - سردبیر رعد، حبیب‌الله پوررضا بود که رابطه نزدیک و بسیار صمیمانه‌ای با سید ضیاء‌الدین طباطبائی داشت.

رابعاً - سردبیر رعد امروز ارگان حزب اراده ملی سید ضیاء، شخص مظفر فیروز بود.

چرا کیانوری «دکتر حسین فاطمی شهید افتخار آفرین» را به سردبیری روزنامه ارگان حزب سید ضیاء منصوب می‌کند و قوم و خویش مورد علاقه خود مظفر فیروز را از سمت واقعی‌اش برمی‌دارد؟! خیلی ساده است: سید ضیاء فاسد، مرتجع و عامل انگلیسی‌هاست. حزب توده (غیر از دوره مطبوعات ضد دیکتاتوری) با سید سخت در مبارزه است و «چنان بی‌آبرویی برای سید درست کردیم که دکان او به کلی تخته شد»^۱ مظفر فیروز از شاهزادگان خوشنام و دوست داشتنی و ضد انگلیسی و برادرزاده عزیز خانم مریم فیروز است. و مریم «بیش از ۵۰ سال است با تمام نیرو و امکاناتش علیه

امپریالیسم انگلیس و امریکا در نبرد است^۱ طبیعتاً چنین شاهزاده نیکو خصالی (مظفر فیروز) نباید همکار صمیمی یک عامل انگلیسی - یعنی سید ضیا - باشد؛ سهل است، خانواده فیروز هم در دادگاه آقای کیانوری براءت حاصل می کند و مطهر می گردد.

www.KetabFarsi.com

فصل سوم

تئور داخ و بارزات سپاسی

۴۴- جذب افسران طرفدار فاشیسم

کیانوری ضمن تعریف و تجلیل فراوان از سپهبد رزم آرا می نویسد:

این خصوصیات رزم آرا سبب شده بود که عده‌ای از افسران به او جلب شوند و در مقابل، شاهزاده‌ها، تنبل‌ها، خوشگذران‌ها، ارفع اشرافزاده را انتخاب کرده بودند. در آن زمان فاشیسم همه‌جا را گرفته بود و شاه و این قبیل افراد همه فاشیست بودند. ارفع برای اینکه عده‌ای از افسران جوان را جذب کند، حزب نهضت ملی را درست کرد که بیشتر کادر آن را افسران جوان تشکیل می‌دادند. عده‌ای از این افسران که بعداً عضو حزب توده ایران شدند، عضو حزب نهضت ملی بودند. از جمله کسانی که من بطور مسلم می‌دانم شادروان سرهنگ مبشری است... بدین ترتیب مبشری عده‌ای از افسران حزب ارفع را به حزب جلب کرد.^۱

ببینید اخلاق به چه درجه‌ای نزول می‌کند؟ کیانوری به خاطر دفاع از رزم آرا،

افسرانی که جذب رزم آرا نشدند، بی خاصیت قلمداد می‌کند. او این افسران را بدو آ در حزب سرلشکر ارفع می‌گذارد. سپس در خاطراتش کوشیده است آنان را افسرانی نشان دهد که به حزب توده جلب شده‌اند. به این ترتیب، به قول خودش بهترین و وطن دوست‌ترین افسران توده‌ای با آرمان کمونیستی مانند سیامک و روزبه و غیره را جزء «شاهزاده‌ها، تنبل‌ها و خوشگذران‌ها» به حساب می‌آورد. شاید در این مورد کیانوری سوءنیت نداشته است، ولی عبارات او چنین مفهومی را القا می‌کند.

۴۵- مبارزه با شرکت نفت جنوب

از ادعاهای کذیبی که کیانوری در مورد مسائل زیر مطرح کرده، مانند گرایش حزب ایران از ابتدا به سمت امریکا، ابوالفضل قاسمی «که تکلیفش معلوم است»، توهین به یکی از اقلیت‌های مذهبی، فراکسیون توده در مجلس چهاردهم، پیشه‌وری، تقی فداکار و غیره... در می‌گذریم. اما در صفحه ۹۹ مدعی می‌شود:

مماشات انگلیسی‌ها با توده‌ای‌ها در یکی دو سال اول به این امید بود که حزب را در مورد نفت جنوب آرام نگهدارند. سیاست حزب هم به ویژه پس از حمله امریکا برای نفت شمال و پیشنهاد شوروی به تشکیل شرکت مختلط این نبود که ریشه انگلیسی‌ها از نفت جنوب کنده شود، بلکه تنها با تغییر شرائط به سود ایران موافق بود. اما به تدریج سیاست حزب درباره انگلیسی‌ها بر نفت جنوب تغییر ریشه‌ای کرد، و بطور جدی طرفدار برانداختن حاکمیت انگلیسی‌ها بر نفت جنوب شد. شعار ملی کردن نفت جنوب را اولین بار ما در جریان محاکمات ۱۳۲۷ در دفاع مشترک کمیته مرکزی حزب مطرح کردیم و انگلیسی‌ها هم به دست دربار و رزم‌آرا انتقامشان را از ما گرفتند و چندماه پس از پایان محاکمات، زندانیان توده‌ای را به بدترین زندان‌های یزد، بندرعباس و کاشان منتقل کردند. { امریکا از مبارزات | حزب و بعد جبهه ملی علیه شرکت نفت... راضی بود ولی نه تا آن حد که نفت جنوب ملی شود و امتیاز نفت شمال به اتحاد

شوروی داده شود.

اول - عموماً، سیاست انگلستان و شوروی تا پایان کار نفت هماهنگ بود. انگلیس توسط ایادی پنهان و آشکار خود از داخل و خارج حزب توده، و شوروی مستقیماً وسیله حزب، این سیاست هماهنگ را پیاده می‌کردند.

ادعا چنین است که «مماشات انگلیسی‌ها با توده‌ای‌ها در یکی دو سال اول به این امید بود که حزب را در مورد نفت جنوب آرام نگهدارند» - اولاً، یکی دو سال اول یعنی حداکثر تا پایان سال ۱۳۲۲ باید حزب توده آرام می‌بود. در حالی که تا سال‌های بعد هم حزب توده در مورد نفت جنوب آرام بود. مماشات انگلیسی‌ها با حزب توده مدت‌ها ادامه داشت و هرگز به یکی دو سال اول محدود نمی‌شد. موضع هماهنگ آنها در این دوره، از مبارزات ضدفاشیستی علیه هیتلر آغاز شد. ثانیاً، مگر حزب توده برای انگلیس و نفت جنوب خطری محسوب می‌شد، یا فعالیتی علیه نفت جنوب می‌کرد، یا انگلستان از راه متحد دیرینش شوروی، نمی‌توانست آن را مهار و آرام کند؟

دوم - درست برخلاف ادعای کیانوری - و سایر توده‌ای‌ها در آن زمان - پیشنهاد دولت اتحاد شوروی، تشکیل شرکت مختلط آن هم به میزان ۵۰ - ۵۰ هرگز نبود. پیشنهاد شوروی برای به دست آوردن امتیازنامه نفت بود که تا پایان هم همان را تکرار می‌کرد. البته توده‌ای‌ها در مقام قیاس با امتیاز نفت جنوب که اسماً به ایران ۱۶ درصد می‌داد، پیشنهاد شوروی را بسیار سخاوتمندانه می‌دانستند. ولی پیشنهاد کسب امتیاز نیز ۵۱ درصد برای شوروی و ۴۹ درصد برای ایران در نظر می‌گرفت. البته این، نسبت به آن سخاوتمندانه‌تر بود؛ اما نفس کسب امتیاز چه بود؟ سوای شرائط امتیازنامه، مگر این‌گونه سرمایه‌گذاری‌ها برای به دست آوردن امتیاز، غیر از یک عمل استعماری است؟ لنین می‌گوید «نفس صدور سرمایه یعنی استعمار»

در مورد امتیازخواهی شوروی، یا به قول کیانوری «تشکیل شرکت مختلط» باید بگوییم استعمار که شاخ و دم ندارد. همین پیشنهاد سخاوتمندانه شوروی به معنای استعمار و از مقوله قراردادهای امپریالیستی است «هر قدرت استعماری می‌کوشد یک پایگاه اقتصادی در کشور به دست آورد، بعد آن را تبدیل به پایگاهی سیاسی کند و

سلطه اقتصادی و سیاسی خود را به آن کشور تحمیل نماید و استقلالش را از بین ببرد» از نظر رفقای شوروی معنای استعمار این است که سرمایه از کشورهای معروف به سرمایه‌دار به کشورهای ضعیف برود. اما اگر همین سرمایه، حتی با همان قصد انتفاعی از شوروی صادر شود، دیگر استعماری نیست، عین اصول سوسیالیسم است! خلیل ملکی در یکی از عنوان‌های کتاب مشهور سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی، تحت «کمک برادرانه» طنزی دارد از زبان شوروی‌ها به این مضمون که «من هرچه دارم مال خودم، و هرچیز خوبی که شما دارید، برادرانه و از روی تساوی نصف می‌کنیم. این است واقعیت شرکت‌های مختلط شوروی و... کشورهای بالکان» و ایران. هرگونه امتیازی به خارجیان (فرق نمی‌کند چه کشوری) موجب پیدایش منطقه نفوذ کشورهای استعماری می‌گردد تا نبض سیاست و اقتصاد ایران را در دست بگیرد. دادن امتیاز به معنای سلب استقلال و آزادی است. تجربه سال‌های سیاه را داریم که استعمار انگلستان از راه شرکت نفت جنوب سیطره بلامنازع خود را به ما تحمیل کرد. حال اگر بخواهیم با وجود این تجربیات تلخ یک بار دیگر دانسته پا در تله و چاله شمالی بگذاریم، عین نگون‌بختی است.^۱

بنابراین، برخلاف ادعای کیانوری، امتیازخواهی شوروی نه برای ریشه کن ساختن نفوذ انگلیس از نفت جنوب بود و نه علی‌رغم تصورات او برای تغییر شرائط به سود ایران. بلکه شوروی تنها سود مادی خود را جستجو می‌کرد.

۴۶- محاکمات سال ۱۳۲۷ و انتقام شاه و رزم آرا

می‌گوید «اما به تدریج سیاست حزب درباره استیلای انگلیس‌ها بر نفت تغییر ریشه‌ای کرد و بطور جدی طرفدار برانداختن حاکمیت انگلیس‌ها بر نفت جنوب شد. شعار ملی کردن نفت جنوب را اولین بار ما در جریان محاکمات سال ۱۳۲۷... مطرح کردیم!» کی؟ چگونه؟

۱- عبدالله برهان «به بهانه نقل چند خاطره» نقل از یادنامه خلیل ملکی، به کوشش امیر پشداد و همایون کاتوزیان، شرکت انتشار، ۱۳۷۰، صص ۱۰۶ تا ۱۰۸.

ادعای سر دادن شعار ملی کردن نفت جنوب از طرف حزب توده در سال ۱۳۲۷ یک دروغ بزرگ است. حزب توده قبل از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که آزادی بیان کامل و مطبوعات متعدد داشت، هیچ‌گاه چنین شعاری ندارد. بعد از حادثه ۱۵ بهمن هم به کلی خاموش شده بود؛ در چنین فضائی همه خاموش شدند. پس از استیضاح دولت ساعد وسیله مکی، بقائی و حائری‌زاده که جو خفقان ناشی از آن شکسته شد، حزب توده تا اردیبهشت ۱۳۲۹ یکسره در مورد نفت سکوت مطلق کرده بود. در حالی که پس از نطق مشهور تقی‌زاده به سال ۱۳۲۷ در مورد اعتراف به «آلت فعل» بودن خود زمان تجدید قرارداد نفت در ۱۹۳۳، تعداد ۱۱ نفر از نمایندگان مجلس، طرح لغو امتیاز نفت جنوب را امضا کردند، حزب استقلال به رهبری عبدالقدیر آزاد همین شعار را روی پارچه بزرگی نوشت و سر در مجلس نصب کرد و عباس اسکندری شعار ملی کردن نفت جنوب را در مجلس عنوان نمود. ولی حزب توده همه سکوت بود سکوت و روزنامه مردم یک کلمه در این باره ننوشت، و بعد هم ملی کردن نفت سراسری را مانند سیاست هماهنگ انگلیس و شوروی خیانت به ملت ایران شمرد.

ضمناً این دکتر بقائی بود که در همین استیضاح نسبت به غیرقانونی کردن حزب توده، به دولت شدیداً اعتراض کرد. لذا کیانوری باید در این مورد بخصوص از بقائی متشکر باشد، نه اینکه او را به بدترین فحش‌ها ببندد.

به همین جهت «دربار و رزم آرا انتقامشان را از ما گرفتند... و زندانیان توده‌ای را به بدترین زندان‌های جنوب منتقل کردند.» درست است که کیانوری در خاطرات خود حدّ حمایت‌های رزم آرا را بجا می‌آورد ولی در اینجا نسبت به خدمات ارزنده او ناسپاسی کرده، نمک خورده و نمکدان شکسته است. این نیز درست است که دربار به فکر انتقامجویی از حزب توده بود، اما رزم آرا هرگز سعی نکرد به کیانوری و رفقا در زندان‌های تهران و جنوب کشور بد بگذرد. برعکس آنان را در زمان نخست‌وزیری خود از زندان‌های یزد و کرمان و کاشان به تدریج در زندان قصر فجر جمع‌آوری کرد تا موضوع فرار دسته‌جمعی آنها از یک مرکز، آسان‌تر گردد.

۴۷- سیاست امریکا در قبال احزاب ایران

کیانوری مدعی است «امریکا از مبارزه حزب و بعداً جبهه ملی علیه شرکت نفت «تا حدی» راضی بود... ولی نه تا آن حد که نفت جنوب ملی شود و امتیاز نفت شمال به اتحاد شوروی داده شود»^۱ این عبارات معانی مختلفی دارد:

اولاً - یعنی که در مبارزات علیه شرکت نفت، حزب توده در رده اول مبارزه بود و فضل تقدم داشت، ولی جبهه ملی بعد از حزب توده مبارزه کرد و دست دوم قرار گرفت. به عبارت دیگر حتی در جریان نهضت ملی شدن نفت نیز حزب توده جلوتر و بیشتر از جبهه ملی مبارزه کرده است. بعداً خواهیم دید که حزب توده مبارزات زیادی در جریان نهضت ملی انجام داد، منتها نه برای ملی شدن، که در جهت مخالف، مبارزه با جبهه ملی و در یک کلام مبارزه برای ملی نشدن نفت.

ثانیاً - یعنی امریکا به یک اندازه از مبارزات حزب توده و جبهه ملی رضایت داشت. البته امریکا و انگلستان از تاکتیک‌های شوروی در جریان ملی شدن نفت که به دست حزب توده اجرا می شد بسیار راضی بودند. به قول ریچارد کاتم کارشناس برجسته مسائل ایران:

حالا دیگر در خطا بودن سیاست شوروی در قبال مصدق تردیدی وجود ندارد. شوروی برای حفظ پایگاه در میان توده‌ای‌ها موجب منزوی شدن حزب توده و شوروی در میان ناسیونالیست‌هایی شد که از محبوبیت فوق‌العاده در میان مردم برخوردار بودند. از همین رو هنگامی که امریکائی‌ها از مصدق فاصله گرفتند ناسیونالیست‌ها دیگر اعتقادی به اینکه می‌توانند روی حمایت شوروی حساب کنند نداشتند... هنگامی که مصدق در صدد برآمد امریکائی‌ها را از توده‌ای‌ها بترساند، موجب ترس و نگرانی بسیاری از پشتیبانان خود نیز شد. غرب باید بسی سپاسگزار این تاکتیک شوروی باشد.^۲

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۹۹

۲- ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد ندین، انتشارات کویر، تهران ۱۳۷۱، صص ۲۸۰ و ۲۸۱، تاکید از نگارنده است.

ولی در توطئه مشترک غرب همراه با (حداقل) سکوت سازشکارانه شوروی، عملاً تبانی کرد و دولت جبهه ملی ساقط شد.

ثالثاً - از نظر کیانوری ملی شدن نفت جنوب، همطراز دادن نفت شمال به شوروی قرار می‌گیرد: امریکای امپریالیست نه می‌خواسته نفت جنوب ملی شود و نه مایل بوده نفت شمال به شوروی واگذار گردد! یعنی موضوع آنقدر حیاتی بوده که هر دو کار دارای یک اندازه ارزش ملی بوده است. خلاصه اینکه به عقیده کیانوری از نظر ایرانیان همانقدر که ملی کردن نفت جنوب منفعت اقتصادی و سیاسی داشته، واگذاری نفت شمال به روس‌ها نیز سودمند بوده است.

۴۸- دولت ساعد و نفت شمال

در مباحث صفحه ۱۰۰، خاطرات، به قدری مغالطه و سفسطه شده که نگارنده واقعاً در انتخاب مواردی برای پاسخگویی عاجز مانده، نمی‌داند کدام را برگزیند و رفع شبهه نماید. نسل جوان امروز که کمتر در جریان وقایع قرار دارد، به راستی در دام این فریبکاری‌ها می‌افتد. اصولاً کیانوری به همین منظور تاریخ را سوای بدیهیات مسلم بازسازی می‌نماید. سعی می‌کنیم برای جلوگیری از پاره‌ای نیرنگ‌ها، مهمترین واژگونه‌نویسی‌های کیانوری را بشکافیم و از افشای دروغ‌های جزئی اجباراً درمی‌گذریم:

یک - کیانوری: «ساعد قرارداد نفت جنوب را که قبلاً قوام‌السلطنه با کمپانی‌های امریکائی بسته بود، ولی لغو شده بود، تمدید کرد، ولی علنی نشد»

مذاکرات قوام در زمان نخست‌وزیری او بعد از شهریور ۱۳۲۰ هیچ ربطی به امتیازات ۲۰ سال پیش در ۱۳۰۱ و قرارداد لغو شده با امریکائی‌ها ندارد. بنابراین، ساعد نمی‌توانسته قراردادهای منعقد و لغو شده را تمدید بنماید یا ننماید. مذاکرات ساعد نیز با شرکت‌های امریکائی در دهه ۲۰ هیچ ارتباطی با امتیازات ۲۰ سال پیش قوام

ندارد. آنچه قوام راجع به نفت با امریکائی‌ها در سال‌های ۱ - ۱۳۰۰ انجام داده بود، امتیازات پا در هوا و نه چندان محکمی بود که به بهانه واگذاری بخشی از سهام خود به شرکت نفت انگلیس، ملغی شد.

دو- کیانوری: «وقتی شوروی‌ها از این قرارداد مطلع شدند، کافتارادزه را در رأس هیئتی به ایران فرستادند... بعدها شوروی‌ها به ما گفتند که انتظار نداشتیم که نفت شمال را به ما بدهند و فکر بستن قرارداد هم نبودیم. ولی در جریان جنگ احساس کردیم که در آینده دشمن اصلی ما امریکا خواهد بود... و برای اینکه جلوی این خطر را بگیریم این پیشنهاد را دادیم»

اولاً - عدم انتظار روس‌ها برای گرفتن امتیاز نفت، به کلی دروغ است. استالین از همان ابتدا به نفت ایران چشم دوخته بود. جنگال فرقه دموکرات آذربایجان و کردستان - که بعد تبدیل به آرامش شد - برای این بود که قوام در بُعد داخلی رفع مناقشات با روس‌ها، به استالین وعده نفت شمال را داده بود. استالین به نفت ایران آنچنان دل بسته بود و احتیاج داشت که قبل از هرگونه قرارداد یا کوچکترین مجوزی، در سواحل بحر خزر به اکتشاف نفت پرداخت. بدون کمترین تردیدی استالین به خاطر مسئله نفت، منشاء تمام جنگال آفرینی‌ها در ایران شد و اصولاً تقویت حزب توده بدین منظور بود. بطوری که پس از هرگونه نتیجه‌گیری مطمئن (اعم از مثبت یا منفی) حزب توده خاصیت وجودی خود را از دست می‌داد؛ همان‌گونه که پس از تشکیل فرقه دموکرات از دست داد و به یک سازمان دست دوم تبدیل شد. این حزب به مثابه ارتش ذخیره شوروی و ستون پنجم آن عمل می‌کرد. نیاز مبرم استالین به نفت ایران را حتی اسکندری و طبری در خاطرات‌شان تأیید کرده‌اند.

ثانیاً - در جریان جنگ چگونه روس‌ها تشخیص دادند که در آینده دشمن اصلی آنها امریکا خواهد بود؟ از زمان لنین به واقع روشن شده بود که ایدئولوژی در خدمت اقتصاد و سیاست اقتصادی است. نمونه بارز آن، فداکردن میرزا کوچک‌خان و نهضت جنگل به پای رضاخان، در ازای تجارت و سود و پول بود که کراسین در لندن، یک طرف این دلالتی و بازرگانی سودجویانه واقع شده بود. ایدئولوژی تنها در مرزبندی‌های

سیاسی، جنگ لفظی برای احزاب کمونیستِ سایر کشورها (برادران خیلی کوچکتر) و باجگیری روس‌ها اهمیت دارد. آنچه بخصوص در دوران استالین از نظر خارجی اهمیت درجه اول داشت، اقتصاد بازرگانی و معاملات پولی بود. حتی در اواخر جنگ، در کنفرانس یالتا، روزولت علی‌رغم بی‌میلی چرچیل، همه‌گونه امتیاز و باج به استالین داد تا شاید به تجاوزطلبی مفرط استالین لگام زند. روزولت فهمیده بود ایدئولوژی مارکسیسم - کمونیسم برای شوروی‌ها فقط ارزش تبلیغاتی دارد و در مقابل درآمدهای مالی به کلی رنگ می‌بازد. لذا فکر کرد اگر استالین را از نظر خواسته‌های مادی و ارضی ارضا کند، یورش‌های طمّاعانه بعدی او را می‌تواند مهار کند.

۴۹- پیشنهاد سخاوتمندانه شوروی

کیانوری: «پیشنهاد شوروی‌ها پیشنهادی بی‌سابقه بود: شرکت مختلط پنجاه - پنجاه با مدیریت شوروی که اصلاً با چند درصد ناچیزی که شرکت نفت جنوب می‌داد، قابل مقایسه نبود»

هنوز هم همان بحث و جدل‌های سطحی ۴۰ سال پیش بین دانش‌آموزان ادامه دارد. همان استدلال‌های گول‌زننده که نسلی از بهترین جوانان این مملکت را منحرف کرد، باز کیانوری در سن ۷۷ سالگی تکرار می‌کند و چون او تکرار می‌کند، با پوزش از خوانندگان ما نیز مجبور هستیم جواب‌ها را تکرار کنیم:

اولاً - شرکت مختلط اصطلاحی است که حزب توده در برابر امتیازخواهی شوروی قرار می‌دهد تا از فضاحت کار رفقای تراز نوین بکاهد. آنچه روس‌ها می‌خواستند، متأسفانه مجبور به تکرار هستیم که تشکیل شرکت مختلط نبود، امتیازخواهی و امتیازنامه بود. پیشنهاد کافتارادزه نیز پیشنهادی استعماری بود که غیر از تفاوت‌های جزئی در سطح، ماهیتاً فرقی با قرارداد شرکت نفت جنوب نداشت و بنا به گفتهٔ دکتر مصدق «تمام کپیبه قرارداد جدید نفت جنوب است و فقط از طیاره و راه‌آهن و بی‌سیم قرارداد نفت جنوب که غیر از امور اقتصادی در امور سیاسی هم می‌توان از

آنها استفاده کرد، اسمی نبرده‌اند»^۱

ثانیاً - سهم‌الشرکه طرفین قرارداد متساوی نبود، بر اساس ۵۱ درصد برای شوروی و ۴۹ درصد برای ایران بود. قبلاً گفتیم که مقدار درصد سود و اصل بهره‌دهی هرچقدر سخاوتمندانه باشد مسئله ثانویه است، و اصل مطلب بر سر قصد و عمل دولت شوروی می‌باشد که طبق تعاریف لنینی، صد درصد یک تهاجم استعماری بود.

ثالثاً - کیانوری، شوروی سوسیالیست را با شرکت امپریالیستی نفت جنوب مقایسه می‌کند و در مقابل ۱۶ درصد «ناچیزی که شرکت نفت جنوب» می‌داد، ۴۹ درصد سهم ایران را بسیار زیاد و سخاوتمندانه می‌داند. او هم اینک نیز این مقدار را به نسبت چندرقازی که شرکت نفت جنوب می‌پرداخت «قابل مقایسه» نمی‌داند و به نظر او الحق که ۳۳ درصد تفاوت دارد. ولی اگر ۹۹ درصد هم برای ایران قائل می‌شد، عمل شوروی یک عمل امپریالیستی بود. اینجا دیگر کیانوری به اصول لنینیسم توجه ندارد و صرفه و صلاح، در بی‌اعتنائی به آن است. اصلاً کی گفته که ملاک و مبنای قراردادهای استعماری کشورهای نفتخوار می‌باشد؟

۵۰- تقارن، تصادفی نبود

کیانوری در همان صفحه می‌گوید در اینجا یک «تصادف» پیش می‌آید، یعنی، به گفته کیانوری «تظاهرات و میتنگ ما علیه دولت ساعد با ورود هیئت کافتارادزه تطبیق پیدا کرد!!» واقعیت این است که این دو واقعه از قبل با هم هماهنگ و توأم نشده بود. ما قبل از ورود کافتارادزه برای تظاهرات مجوز گرفته بودیم... لذا می‌گفتیم باید توازن مثبت ایجاد کرد»

اتفاقاً تقاضای انجام تظاهرات، قبل از ورود کافتارادزه گرفته نشده بود. یک هفته بعد از ورود هیئت نمایندگی شوروی و صرفاً به خاطر نفت این تقاضا صورت گرفت. این موضوع را همه می‌دانند و همه جا نوشته شده است، حتی سران حزب توده و

۱- حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، تهران ۱۳۲۷، جلد اول، ص ۱۶۹

کادرهای باقی مانده از آن دوران و افسران سازمان نظامی حزب جملگی بدان معترف اند.

حزب توده که تا روزهای قبل با دادن «هرگونه امتیاز به خارجیان مخالف»^۱ بود، اینک پس از ورود کافتارادزه به تهران، به منظور فشار بر دولت برای موافقت با تقاضای کافتارادزه، درخواست تظاهرات حزب را به مقامات انتظامی تسلیم نمود که مورد موافقت قرار نگرفت و رد شد.

آن روز توده‌ای‌ها وقتی انبوه کامیون‌ها (و نه چند کامیون و نه «چند سرباز شوروی با عده‌ای سربازان هندی و امریکائی») مملو از سربازان مسلح شوروی را که به حمایت آنها آمده بودند، دیدند از شدت شرمساری داشتند آب می‌شدند. بعضی رهبران حزبی با مشاهده این وضع خود را پس کشیدند، جلال آل احمد از اینکه این طور با احساسات جوانان بازی شده بود، در تنهایی و خلوت خویش به تلخی گریست. دکتر رحیم عابدی استاد خوشنام دانشگاه که خود از نزدیک شاهد ماجرا بود برای نگارنده تعریف می‌کرد که «خلیل ملکی وقتی این اوضاع را دید، طاقت نیاورد و بر سر دکتر محمد بهرامی فریاد کشید: به این چکمه سرخ‌های زن جلب بگو این قدر ما را بدنام و رسوا نکنند، بگو فوراً سربازهایشان را از خیابان جمع کنند».

کیانوری که همه جا از تشکیل «شرکت مختلط نفت» صحبت کرده، وقتی به «توازن مثبت» می‌رسد خود را لو می‌دهد. زیرا معنای دقیق «توازن مثبت» امتیاز است تا در مقابل امتیاز نفت جنوب، توازن کامل بین روس انگلیس برقرار شود. البته در صفحه بعد گفته قبلی خود را به این شکل اصلاح می‌کند «فراموش کردم بگویم تقاضای شوروی... پس از رد شدن، به امتیاز تغییر یافت» از روی لجبازی؟!

به هر صورت، کیانوری اصرار دارد «نظر روشن» او این است که «شوروی برای جلوگیری از تبدیل شمال به منطقه تحت اشغال امریکا این پیشنهاد را کرد» زیرا امریکا زمانی تقاضای امتیاز نفت شمال را نموده بود. لذا تمام دلائل و منابع مستند را رد می‌کند

۱- از نطق دکتر رادمنش در مجلس شورای ملی در آبان ۱۳۲۳ به نقل از سیاست موازنه منفی، جلد اول،

و فقط اظهار نظر خود را قبول دارد. بعد می‌افزاید «در آن زمان اثری از وجود نفت در مناطق شمالی ایران پیدا نشده بود و هنوز هم به جز گاز طبیعی در سرخس اثری از نفت در بخش شمالی ایران دیده نشده است» آیا باید قبول کنیم که کیانوری منابع زیرزمینی ایران را نمی‌شناسد یا خیلی کم می‌شناسد و نسبت به سوابق آن بی‌اطلاع است؟ چه، او منکر نفت خوریان در سمنان، امتیازات خوشتاریا، منابع عظیم نفتی در دریای خزر، سایر حوزه‌های نفتی شمال و سوابق مراعات آن از ۹۰ سال پیش است. حدس نگارنده این است که او این قدرها هم نسبت به سوابق و منابع زیرزمینی ایران بی‌اطلاع نیست. بلکه به خاطر براثت شوروی از خام طمعی و واقعیت سوسیال امپریالیستی آن کشور این دروغ‌ها را سرهم می‌کند. و این همه دل سوختگی به خاطر کدام شوروی و برای چه می‌باشد؟! ولی برخلاف افسانه‌سازی کیانوری به زودی خواهیم دید که حزب توده برای محکم کردن جای پای شوروی در ایران، خود خواستار دادن امتیاز نفت و ایجاد پایگاهی به سود امریکا، یعنی دقیقاً همان «توازن مثبت» شده بود.

۵۱- قضیه حریم امنیت

مصاحبه‌کننده در همین صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱ درباره حمایت حزب توده از امتیازخواهی شوروی می‌پرسد «این همان مقاله معروف طبری است که همان‌طور که ما برای غرب در ایران منافع قائلیم، منافع همسایه شمالی هم باید محفوظ بماند؟... من اصراری ندارم که در مسئله نفت شمال، هدف شوروی حتماً هدف اقتصادی یعنی کسب امتیاز یا هدف سیاسی، جلوگیری از نفوذ امریکائی‌ها بود» بگذریم که ایشان برای نوعی همکاری با کیانوری زمینه‌سازی‌های مساعدی انجام می‌دهد (شاید ایشان از سبق ذهنی توده‌ای برخوردار باشد. هرچند به احتمال قوی قبلاً عضویت آن حزب را داشت، ولی اکنون از آن آرمان‌ها گسسته است. با وجود این، هنوز نتوانسته خود را به کلی از زیر بار آن ذهنیات برهاند. این برداشت غیرقطعی نگارنده مربوط به نوع و کیفیت سؤال‌های اوست)

کیانوری در پاسخ به این مطلب که حزب توده بعد از پشتیبانی از امتیازخواهی

شوروی «به هر حال حزب ضربه خورد» می‌گوید «بدون شک و تردید» ولی عملاً ضمن توضیحات بعدی، درخواست امتیاز نفت از طرف شوروی و همچنین حمایت بی‌قید و شرط حزب توده را از آن درخواست، به گونه‌ای مساعد، کاملاً توجیه می‌کند. کیانوری این رفتارهای استعماری را مطابق منطق بین‌المللی حریم امنیت، صحیح می‌داند و موضع حزب را در زمان انتشار مقاله «حریم امنیت» تأیید می‌کند. بعد معلوم می‌شود خود او نیز در همین زمینه مقاله موافقی نوشته است.^۱

ببینیم اصولاً موضوع «حریم امنیت» چه بود که این همه سرو صدا کرد و نیم قرن است به عنوان نقطه ضعف بزرگ حزب توده مطرح می‌باشد:

مقاله «مسئله نفت» معروف به حریم امنیت که در ۱۹ آبان ۱۳۲۳ در روزنامه مردم برای روشنفکران منتشر گردید، دعوتنامه‌ای عام و بدون محدودیتی بود برای غارت منابع ایران. حزب توده به پاس منافع و حریم امنیت انگلستان در ایران، اصرار دارد که «نواحی شمال ایران، در حکم حریم امنیت شوروی» باید باشد و قبل از اثبات برادری جنوب، ادعای ارث و میراث برای شمال را دارد و بدین وسیله به صراحت برای تصرفات غیر قانونی انگلیس در جنوب کشور، مشروعیت قائل می‌شود. این مقاله که به قلم مرحوم احسان طبری نوشته شده، تأکید دارد که «امتیاز» نفت شمال ایران تماماً به شوروی واگذار شود، خوزستان به انگلستان و بقیه نواحی جنوب و جنوب شرقی به اختیار مشترک انگلیس و آمریکا قرار گیرد. هیچ‌کس چنین شهادتی را در تقسیم منابع ایران نداشته است. حتی وثوق‌الدوله برای قرارداد ۱۹۱۹ تا این حد پیش نرفت و ملک‌الشعراى بهار، مدافع سرسخت این قرارداد، با مقالات جانبدارانه‌ای که در روزنامه ایران منتشر کرد، جرئت نداشت به این صراحت از منافع بیگانگان دفاع نماید. مگر قراردادهای استعماری ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ که به شدت آنها را رد می‌کنیم، طرح و اجرائی غیر از پیشنهاد «حریم امنیت» داشتند؟

قبل از پایان جنگ بین‌الملل دوم، آمریکا هنوز طرف اصلی مبارزه برای شوروی

نبود. لیکن پس از دخالت‌هایش در منطقه، شوروی و انگلیس به خاطر منافع مشترکی که در مقابل امریکا داشتند خیلی به یکدیگر نزدیک شدند و امریکا را مزاحم تشخیص دادند. لذا برای تجدید مصالح خود - مشابه قراردادهای مذکور - پیشنهادهای «حریم امنیت» را پذیرفتند، یا درست‌تر آنکه خود مبتکر القای این پیشنهادها به بعضی از رهبران حزب توده بودند. طبری در کژراهه می‌گوید این مقاله را «بر اساس مشورت با عده‌ای از افراد حزب» نوشته است. طرف مشورت او چه کسانی بودند؟ دست‌کم بعضی از رهبران حزبی، وقتی به آن پی بردند که مقاله منتشر شده بود، به همین جهت بعداً در صدد جبران این هتک حرمت از حزب برآمدند. بنابراین طرف مشورت طبری، یا شوروی پرستان حزبی و مأموران محرم امثال کامبخش و آرداشس و رضا روستا بودند، یا محافل وابسته به شوروی و یا احتمالاً جلسات در بسته انگلیسی.

۵۲. هتک حیثیت و حفظ حرمت حزب

دو ماه قبل از انتشار این مقاله، کنگره اول حزب توده تشکیل شد. سخنرانان کنگره، بعضاً جهت به دست آوردن آرای لازم برای راهیابی به کمیته مرکزی تبلیغات عجیبی به راه انداختند و روی منافع ملت ایران و سود مملکت، مؤکداً تکیه کردند:

حزب توده ایران جز به منفعت ملت ایران، به منفعت هیچ دولت و قدرتی توجه ندارد. آن کسانی که به ما نسبت سیاست یکطرفه می‌دهند، فقط یک توهین بی‌شرمانه‌ای به ما وارد می‌کنند.^۱

کسی نسبت سیاست «یکطرفه» به حزب توده نمی‌داد. دو ماه بعد روشن شد که حزب یک سیاست اقتصادی «چند طرفه» را تعقیب می‌کند:

باید برای اولین و آخرین بار به این حقیقت پی برد که نواحی شمال ایران در حکم حریم امنیت شوروی است و این دولت هرگز حاضر نخواهد شد که در آنجا به نام نفت، دستگاه خصمانه مفصلی بر علیه او چیده شود...

۱ احسان طبری، نطق در کنگره اول حزب، رهبر، شماره ۳۷۷ مورخ ۱۳۲۳/۶/۱۴ به نقل از گذشته چراغ

بالاخره نظر دسته سومی که من شخصاً در آن دسته قرار دارم این است که دولت به فوریت برای امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانی‌های امریکائی و انگلیسی وارد مذاکره بشود... و با شرایط مساعد امتیاز بدهد... به همان ترتیب که ما برای انگلستان منافع قائلیم و بر علیه این منافع صحبت نمی‌کنیم، باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی دارد.^۱

مفهوم صریح عبارات فوق این است که از نفتی که باید متعلق به ملت ایران باشد: اولاً، دست برداریم. ثانیاً، امتیاز نفت را به قدرت‌های بزرگ بدهیم و به جای ملی کردن، بین‌المللی‌اش کنیم (نسخه‌ای برای کنسرسیوم آینده) ثالثاً، به «فوریت» بدهیم. رابعاً، امتیازات را «با شرایط مساعد» واگذار کنیم. آیا اینها همان مفهوم «جز به منفعت ملت ایران، به منفعت هیچ دولت و قدرتی توجه ندارد» می‌باشد؟ خامساً، کیانوری مدعی شده که امتیازخواهی شوروی فقط برای جلوگیری از تبدیل شمال ایران به منطقه نفوذ امریکا بود. ولی در اینجا دست او به خوبی رو می‌شود. زیرا برخلاف اطلاعات گمراکننده او، خود حزب توده این پیشنهاد را داده که باید به امریکا امتیاز نفت و منطقه نفوذ واگذار شود، خود کیانوری با آن مقاله تأییدکننده حریم امنیت در واقع پذیرفته که باید در ایران به امریکا جای پای استعماری داده شود، و اینک که از آن حوادث ۵۰ سال می‌گذرد، به فکر انکار واقعیت و سندسازی به نفع حزب توده و شوروی افتاده است. باری، پس از این آبروریزی و جنجالی که انتشار ماجرای حریم امنیت به راه انداخت، باید کسی برمی‌خاست تا مانع ادامه هتک حیثیت بیشتر از حزب می‌شد. از میان رهبران حزب توده چندتن مجذوب تر بین‌المللی شدن نفت ایران شدند؛ عده‌ای توجه نداشتند که اصولاً موضوع چیست؛ چند نفری هم که فهمیدند فصاحت به کجا کشیده، صلاح کار خود را در سکوت دیدند، چرا که در مصاف با قدرت‌های شمالی و جنوبی، خود را ضعیف و زبون احساس می‌کردند. در بین این رهبران، فقط خلیل ملکی که هنوز

از اعضای وفادار حزب بود قد علم کرد. ملکی تا حدودی به رعایت وظایف حزبی و انضباط تشکیلاتی، ولی در اصل برای خنثی کردن آن پیشنهاد‌های افتضاح آمیز، به مقابله «مسئله نفت» شتافت و قضیه حریم امنیت را این گونه تفسیر کرد:

از دیرزمانی ایران حریم امنیت هندوستان بوده، حریم امنیت مملکت تزاران بوده... و این خاصیت جغرافیایی است که [آن] را حریم امنیت همسایگان خود قرار داده است... ایران که حریم زندگی ملت زحمتکش ایران است، متأسفانه حریم امنیت [خود] ملت ایران نیست... سیاست یک جانبه در رگ و پوست سازمان‌های دولتی ما ریشه دوانده، باید برای خنثی کردن آن از نیروی جدیدی استفاده نماییم، ولی این نیروی جدید نباید جانشین او بشود، بلکه باید آن را خنثی نماید.^۱

برخلاف گفته کیانوری، کافتارادزه در کنفرانس مطبوعاتی دوم آبان ۱۳۲۳ صراحتاً و به کرات از «کسب امتیاز نفت» صحبت کرده بود نه از تشکیل شرکت مختلط نفت. حزب توده برای به دست آوردن امتیاز نفت به سود شوروی، پرنفوذترین دژ استعماری در ایران یعنی شرکت نفت انگلیس را از مدار مبارزات خود خارج کرد و حقوق غاصبانه آن را به رسمیت شناخت؛ حتی به دفاع از منافع استعماری انگلستان پرداخت.^۲

لنین جمله‌ای دارد به این مضمون: آدم عاقل کسی نیست که هیچ وقت اشتباه نکند، بلکه عاقل به کسی می‌گویند که اشتباهاتش جزئی باشد و قبل از اینکه ضرری وارد کند آن را تصحیح نماید. خوب بود آقای کیانوری نصیحت لنین را که هنوز بت دست نخورده‌ای برای اوست، گوش می‌کرد.^۳

۱- خلیل ملکی، رهبر، شماره ۴۲۳ مورخ ۱۳۲۳/۹/۲۹، نقل از گذشته چراغ راه آینده است، ص ۲۲۸

۲- گذشته چراغ راه آینده است، نشر جامی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲، صص ۲۲۹ تا ۲۳۱

۳- قسمت اعظم بحث ۵۲ با برداشت از «قضیه حریم امنیت» در کتاب بیراهه، نوشته نگارنده، صص ۳۵۸ تا ۳۶۲ تلخیص شده است.

فصل چهارم

ارزش، مكان و استنداد ادبى و محلى

۵۳- خاطرات دكتر احمد شفاى

نیمه شب ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ تعداد ۱۹ افسر، يك درجه دار و ۵ سرباز از مشهد راه می افتند، پادگان مراوه تپه را که در مسیر گروه بود خلع سلاح می کنند و به مقصد گنبد کاووس پیش می روند. منظور این بود که در ترکمن صحرا پایگاهی به وجود آورند و تا قوای شوروی در ایران است به کمک آنها و استقبال مردم، پایگاه خود را توسعه بخشند. ولی وقتی این ستون در روز روشن، علنی و بدون حفاظت و پوشش وارد گنبد می شود، مورد شلیک تفنگ و رگبار مسلسل هایی قرار می گیرند که ژاندارم و پلیس شهر از قبل در دو طرف خیابان مستقر کرده بودند. هفت نفر درجا کشته می شوند. قیام شکست می خورد و همه چیز پایان می پذیرد.

جریان این قیام را سروان ابوالحسن تفرشیان (یکی از قیام کنندگان) به خوبی و با بی طرفی کامل تشریح کرده است. یکی دیگر از افسران توده ای سابق که درباره این قیام، خاطرات خود را به سبک جالبی نگاشته، سروان غلامحسین بقیعی در کتابی به نام انگیزه است. اما روایت کامل تر قیام را در کتاب قیام افسران خراسان و ۳۷ سال زندگی در شوروی نوشته پروفیسور احمد شفاى می خوانیم. شفاى یکی از سازمان دهندگان قیام

خراسان و از چهره‌های درخشان آن بود. با درجهٔ سروانی در دانشکدهٔ افسری تدریس می‌کرد. خود او نوشته به علت اختلافی که با سرتیپ علی رزم‌آرا رییس وقت دانشکده پیدا کرد به مشهد منتقل شد و با دوست و همدوره خود در رستهٔ توپخانه یعنی سرگرد اسکندانی مصاحب شد. اسکندانی عضو حزب توده، رهبر سازمان نظامی آن حزب در خراسان و قائد بعدی قیام بود. ظرف مدت کوتاهی، شفائی نیز که آمادگی قبلی داشت، به عضویت حزب درآمد. شفائی پس از این شکست فاجعه‌بار و یک ماه اختفا و گریز و تحمل دربه‌دری‌های وحشتناک خود را به سبزوار و مشهد رساند و عاقبت به کمک ارتش سرخ به شوروی گریخت. مدتی بعد، برای همکاری با حکومت پیشه‌وری به تبریز اعزام شد و با درجهٔ سرهنگ دومی، حوزه نظام و وظیفه فرقه دموکرات را اداره نمود. با شکست فرقه مجدداً به شوروی پناهنده گشت. لیکن این کمونیست جان سخت و مؤمن، در اولین سال‌های زندگی در باکو، پس از مرگ استالین و افشای جنایات او و مشاهدهٔ بی‌حقیقتی‌ها در شوروی و دسیسهٔ فرقوی‌ها، حساب خود را (در حدّ قابلیت بقا) از کمونیسم جدا کرد و روی پای خودش ایستاد و یک لحظه هم در طلب راحت و امن، راه در یوزگی پیش نگرفت. درس خواند و آموخت و درس داد و معلم و استاد دانشگاه شد. بعد هم در لحظهٔ ممکن، نه برای به دست گرفتن قدرت و نه در معیت اقتدارات حزبی، که مختار و مستقل به ایران بازگشت.

دکتر احمد شفائی در سال ۱۳۶۲ به ایران آمد و یک سال پس از انتشار خاطراتش، در ۱۳۶۶ درگذشت. خاطرات شفائی با صداقت و صمیمیت نوشته شده، طوری که با سایر منابع درست تاریخی تطبیق می‌کند و تاکنون هم مورد ایراد قرار نگرفته است. صرفنظر از این مراتب، دکتر حسن نظری در جلد اول خاطرات خود به نام گماشتگی‌های بدفرجام، نسبت به بعضی خصوصیات اخلاقی و رفتارهای شفائی (پس از شکست فرقهٔ دموکرات و فرار به شوروی، که در موقعیت بسیار سخت و حساس آنجا با او از نزدیک آشنایی داشته) اظهار نظرهای منفی کرده است.

پس از این مقدمه نسبتاً بلند، یک پرسش کوتاه مطرح می‌شود: چرا کیانوری در خاطرات ۶۰۰ صفحه‌ای خود حتی یک‌بار اسم احمد شفائی را نیاورده است و آنجا

هم که به او فقط اشاره می‌کند با کنایه و بدون ذکر نام اوست؛ مصاحبه‌کننده می‌پرسد پس از آمدن مرکزیت حزب به ایران «چه کسانی در شوروی ماندند؟» کیانوری پاسخ می‌دهد «یکی دوتا از آنها همان کسانی هستند که بعد آمدند و پس از گرفتاری ما ادر سال ۱۳۶۱ خاطرات نوشتند»^۱

کیانوری خواسته شفائی را مطرود و کوچک به حساب آورد. و حال آنکه شفائی در هر صورت ضمن دوره‌ای از مبارزات حزب توده نقش چشمگیری داشت و در خاطرات خود نیز به اندازه هیچ‌یک از کتاب‌هایی که نقش کیانوری را منفی ارزیابی کرده‌اند، بدگویی نکرده است. این هم معنائی است که تنها کیانوری قادر به روشن ساختن آن است. آخر هرچه نباشد شفائی سال‌ها بود که دور حزب توده و فرقه دموکرات را قلم گرفته بود. در ایران هم - برخلاف آنها که ملاقات‌هایی با کیانوری داشتند و به همین جهت مورد عنایت قلمی او واقع شدند - هرگز به دیدار رهبرکل نشافت.

۵۴- قیام افسران خراسان

اینک رابطه قیام افسران خراسان را با حزب توده بررسی می‌کنیم و می‌بینیم کیانوری آن را چگونه جلوه داده است:

کیانوری: «این افسران پیش از قیام، سروان بهرام دانش را به تهران فرستادند تا نظر هیئت اجرائیه کمیته مرکزی را جویا شود... اسکندری اخیراً در خاطراتش ادعا کرده... در آن زمان کامبخش در مسافرت بود. زمانی که کامبخش آمد، دانش با او تماس گرفت و کامبخش از نظرات مثبت و منفی هیئت اجرائیه بی‌اطلاع بود و رابط حزب با شوروی‌ها بود، به آنها گفت که این حرکت انجام شود. به نظر من این اظهارات اسکندری دروغ است. کامبخش آدم بسیار محتاطی بود. او می‌دانست که چنین کاری، آن هم در سرحدات شوروی، بچه‌بازی نیست»^۲

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۱۰۷، قلاب‌ها و توضیح بین آن از ویراستار خاطرات کیانوری است.

۲- همان، ص ۱۰۶

قیام در مرداد ۱۳۲۴ صورت گرفت. نقشه آن فقط چندماه قبل بررسی شد، و اصولاً فکر انجام آن مدت‌ها بعد از شروع سال ۱۳۲۴ به ذهن سرگرد اسکندانی خطور کرد. کامبخش در سال ۱۳۲۲ از مسافرت برگشت. وقتی دانش به عنوان نماینده افسران خراسان به تهران آمد، دو سالی می‌شد که کامبخش تهران بود. بنابراین اسکندری، طبق مندرجات خاطراتش هرگز نگفته که «در آن زمان کامبخش در مسافرت بود» این یک تحریف آشکار در نقل خاطرات اسکندری است و اصولاً «مسافرت» مطرح نبود، بلکه منظور اسکندری این بود که وقتی موضوع پیشنهاد سرهنگ آذر را در کمیته مرکزی طرح کرد، آن ساعت در کمیته مرکزی کامبخش حضور نداشت. اظهارات اسکندری آن نیست که کیانوری نقل قول کرده، اسکندری گفته بود درباره قیام این افسران:

کامبخش در واقع ناروئی به من زده که بعدها آن را فهمیدم. موقعی که وکیل مجلس بودم... روزی دیدم که بهرام دانش و سرهنگ آذر به آنجا آمده و به من گفتند که یک کار فوری با من دارند. سرهنگ آذر فوراً نقشه‌ای از جیبش بیرون آورد و گفت:... در نظر داریم از اینجا حرکت کنیم و آنجا را خلع سلاح کنیم و فلان و غیره. گفتم: این برای چه کاری است و هدف آن چیست؟ آیا می‌خواهید قیام بکنید؟... من نمی‌دانم، کمیته مرکزی باید تصمیم بگیرد... خوب به یادم است که آذر با لباس شخصی به کلوپ آمد. کامبخش هم غایب بود. من موضوع را مطرح کردم. رفقا همه گفتند: نه آقا! این کارها چیست؟... به این ترتیب کمیته مرکزی جواب منفی داد... [به آذر] گفتم: رفقا با این کار موافقت ندارند... این گذشت و معلوم شد همان شب اینها حرکت کرده‌اند. البته بعدها فهمیدم که کامبخش برایشان کامیون گرفته و آنها را فرستاده بود. من در مجلس بودم که دیدم کامبخش آمد و گفتم می‌دانی چطور شده؟ این افسران در خراسان قیام کرده و پس از خلع سلاح [پادگان مراوه‌تپه] به طرف صحرای ترکمن رفته‌اند. گفتم: من که

به آنها گفتم که کمیته مرکزی با این عمل موافق نیست. کامبخش گفت: اینها می‌گویند چنین چیزی را ایرج گفته. گفتم: من بهشون گفتم؟ اینها را چه کسی راه انداخت؟... بعد که من به مسکو رفتم، رادمش گفت: یک پرونده‌ای هم راجع به شما هست. گفتم چیست؟ گفت: درباره افسران خراسان، معلوم شد که کامبخش در آنجا اظهار کرده که این کار را ایرج کرده است. البته من یک شهادت نیم‌بندی از آذر و دانش گرفته بودم. بعد هم گفتم که حالا مرا با آنها روبه‌رو کنید. البته آذر و دانش اتهام را تکذیب کردند. آنچه را که بین من و این دو رفیق صورت گرفته بود تکرار کردم. گفتند: بله! درست است.^۱

معلوم می‌شود اسکندری نسبت به این قیام نظر موافق نداشته است. امیر خسروی و آذرنور هم مخالفت اسکندری را تأیید می‌کنند. منابع تاریخی کلاً دست کامبخش را در این ماجراجویی می‌بینند. کیانوری نقش کامبخش را در این جنجال انکار می‌کند و به خاطر براءت او از هرگونه خطا و لغزش، صدور اجازه کامبخش به افسران خراسان را تکذیب می‌کند و می‌گوید کامبخش هیچ دخالتی نداشته است؛ چون نقشه عملیات با شکست روبه‌رو شده و کمیته مرکزی هم موافق آن نبوده است. ولی اگر این مخالفت‌ها وجود نمی‌داشت و جریان هم موفقیت‌آمیز بود، لابد برنامه کامبخش کمترین اشکالی نداشت و مربوط به نبوغ نظامی او می‌شد! واقعیت این است که کامبخش، کمیته مرکزی و حتی هیئت اجراییه را نیز در امور نظامی، چریکی، امنیتی و عملیاتی قابل مشورت نمی‌دانست. کامبخش همیشه به اتکای رفقای شورویائی که در سطوح مختلف داشت تکروی می‌کرد و اگر کسی را قابل بحث و شورهای محرمانه می‌دانست، فقط نورالدین کیانوری بود؛ شخصیت با استعدادی که راه مسکو را نشان داد، دستش را گرفت و عاقبت با جانشین کردن کیانوری به جای خود در ارگان‌های شوروی از دنیا رفت.

نکته دیگری که شک برانگیز است، عدم مشورت و مبادله اطلاعاتی کامبخش با

مقامات شوروی است. کامبخش زیرک و باهوش و مکار، با افکاری مستعد برای دسیسه‌چینی، محیل و محتاط و محافظه‌کار با وابستگی تام و تمام به رفقای سرخ، بسیار دور از ذهن می‌نماید که دست‌کم با بخشی از آنان، به موضوع قیام اشاره نکرده باشد. به نظر می‌آید بعضی از شوروی‌ها، با اجرای این طرح و به شرط قبول مسئولیت آن از جانب کامبخش، حداقل موافقت تلویحی کرده باشند. اصولاً اسکندانی باتوجه به استقرار ارتش سرخ در شمال و مأموریت خود در مشهد، گنبد کاووس را برای اجرای عملیات انتخاب کرده و گفته بود «با این قیام ما می‌توانیم پایگاهی در شمال ایران و در مرز ترکمنستان شوروی ایجاد کنیم... تا ارتش شوروی در ایران است باید این تکیه‌گاه را به وجود آورد»^۱

۵۵- تحلیل‌های دیگر

نظریات دیگری هم وجود دارد که به حل معما و بخصوص دست داشتن کامبخش در قیام خراسان کمک می‌کند. اول:

با کسب موافقت قبلی رهبری حزب توده ایران تصمیم گرفتند که کانون یا کانون‌های مقاومتی در برابر دولت صدر ایجاد نمایند و ترکمن صحرا نخستین کانونی بود که... انتخاب گردید... جهت انجام این منظور قبلاً وسیله تشکیلات گرگان که در آن زمان رهبری آن را احمد قاسمی به عهده داشت تعدادی از ترکمن‌ها را مسلح ساخته بود تا زمینه قیام آماده شود. وجود یک افسر ترکمن... این امر را تسهیل می‌کرد (سروان عبدالرحیم ندیمی که در جریان زد و خورد کشته شد) فرار بود به محض شروع قیام، تعدادی از افسران حزبی... به آنها پیوندند، چنانکه سرهنگ آذر نیز خود را به گرگان رساند. بدیهی است حزب توده ایران بدون جلب موافقت مقامات سیاسی شوروی در نواحی تحت اشغال آن دولت دست به چنین کاری

۱- پرفسور احمد شفائی، قیام افسران خراسان و ۳۷ سال زندگی در شوروی، کتاب‌سرا، تهران ۱۳۶۵، ص

نمی‌زد. اطلاعات ما نشان می‌دهد که نقشه حزب توده ایران را ژنرال آتاکیشی‌یف مأمور عالی‌مقام سیاسی - نظامی شوروی در ایران نیز تصویب کرده بود. منتها چون احتمال مخالفت سلیمان اوف کنسول شوروی در بندر شاه که نبض ترکمن صحرا را به دست داشت می‌رفت، لذا وی را در جریان امر فرار نداده بودند تا در برابر عمل انجام شده فرار گیرد. به محض اینکه سلیمان اوف... از انجام قیام افسران و حرکت آنها به سوی ترکمن صحرا اطلاع یافت، مخالفت خود را... به استحضار سفارت شوروی در تهران رسانید و سفارت شوروی پس از کسب نظر مقامات مربوطه، نظر سلیمان اوف را تأیید نمود. لذا از طرفی قیام خراسان مورد تأیید و پشتیبانی فرار نگرفت و کادرهای حزبی که... به بندر شاه فرستاده شده بودند به تهران بازگشتند و از طرف دیگر به علت اشتباهاتی که خود افسران قیام‌کننده مرتکب شدند، با شکست مواجه گردید. پس از شکست قیام، افسرانی که جان سالم به در برد بودند با کمک و راهنمایی کنسول بندر شاه به خاک شوروی پناهنده شدند و در روزهای ۱۷ و ۱۸ آذر ماه سال ۱۳۲۴ جهت کمک به نهضت آذربایجان وارد تبریز گردیدند. لذا حادثه خراسان تلاش بی‌حاصل و تجربه ناموفقی بود که از طرف حزب توده ایران انجام یافت ولی به علت مخالفت سیاست شوروی این اقدام مواجه با شکست گردید و در نطقه خفه شد. ستاد ارتش ایران قبل از حادثه خراسان اطلاعاتی در این زمینه به دست آورد. لذا تصمیم گرفته بود که «افسران مشکوک» را به نام مأموریت به نقاط دوردست اعزام دارد... حزب توده ایران شرکت خود را در حوادث خراسان انکار نمود و اعلامیه جالب زیر را در این باره منتشر نمود «...آنهايي که پیشامدهای محلی و عصبانیت چند افسر از خود گذشته... را به حزب توده نسبت می‌دهند، آنها اراده این حزب دلاور را بازیچه تصور نموده‌اند... اگر ما به یک رستاخیز بزرگ ملی دست زدیم